

# احساس من

● شاعر: اسدالله شعبانی  
● تصویرگر: هدا حدادی

احساس من داشت  
یک چگه خورشید  
زنبوری آن را  
بو کرد و نوشید

احساس من داشت  
یک تگه لبخند  
یک جوجه آن را  
از شعر من کند

احساس من داشت  
یک غنچه‌ی شاد  
آن غنچه وا شد  
با بوسه‌ی باد

احساس من داشت  
یک شعرِ کودک  
آن را سرودند  
گل‌های کوچک.

# شب

• شاعر: الینور فارجنون  
• ترجمه‌ی حبیب یوسفزاده

شب این‌جا نمی‌ماند  
رفتنِ شب، مثل روز روشن است!  
شب، می‌رود  
حتّی اگر با هزاران ستاره‌ی زرّین  
به سقفِ آسمان سنجاق شده باشد  
حتّی اگر کُنده‌ای از ماه به پایش بسته باشند  
یا در پيله‌ای از ابرهای سیاه، مانده باشد...  
شب به سر می‌رسد آخر  
مثل قصّه‌ها  
مثل غصّه‌ها.

